هوالعلیم

لزوم شناخت جایگاه واقعی امام علیه‌السّلام

نیمه شعبان ـ سال 1435 هجری قمری

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

الحمد لِلّه ربّ العالمین

و الصّلاةُ و السّلامُ علَی الّذی روحُه نسخةُ الأحَدیّةِ فی اللّاهوت و جسدُه صورةُ معانی المُلکِ و الملکوت [و قلبُه خزانةُ الحَیِّ الّذی لا یَموت]،

طاوسِ الکِبریاءِ و حَمامِ الجبروت،[[1]](#footnote-1)

العبدِ المؤَیَّد و الرّسولِ المُسَدَّد المُصطَفَی الأمجَد أبی‌القاسمِ محمّد

و علیٰ أهلِ بیتِه الطّیِّبینَ الطّاهرین

و اللَّعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمَعین

## بشارت قرآن به مستضعفین در وصول به رتبۀ حقیقی خویش

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوٰرِثِينَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنُرِيَ فِرۡعَوۡنَ وَهٰمٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنۡهُم مَّا كَانُواْ يَحۡذَرُونَ﴾.[[2]](#footnote-2)

امروز روزِ میلاد ولیّ عالم وجود و قطب عالم امکان و واسطۀ فیض الهی و نازل‌کنندۀ مشیّت و تقدیر پروردگار در مجاری ممکنات و دستگیری‌کنندۀ همۀ ذرّات عالم

و تربیت‌کنندۀ همۀ نفوس و به‌دست‌گیرندۀ زمام همۀ علل و حوادث و مشیّت پروردگار در مراتب مختلفۀ عوالم است؛ برای تعجیل در فرج حضرتش صلواتی ختم کنید!

خداوند متعال در این آیه‌ای که تلاوت شد می‌فرماید:

«اراده و مشیّت ما تعلق گرفته است به اینکه افرادی را که به آنها ظلم شده و مورد استضعاف قرار گرفته‌اند (یعنی ضعیف شمرده شده‌اند و پایین قرار داده شده‌اند و مردم، افراد، حکومت‌ها، ستمگران و ظالمان، مرتبه و منزلت آنها را در جایگاه خودش قرار نداده‌اند)، بالا بیاوریم و امام قرار دهیم و وارثینِ آن مراتب اسماء و صفات کلّیۀ خودمان بگردانیم \* [و حکومت زمین را برایشان هموار سازیم.]

و به فرعون و هامان (یعنی آنهایی که در مقابل حق ایستادند و نگذاشتند که حق به گوش مردم برسد و خودشان را به جای حق جا زدند و حق را به خود مُنتَسَب کردند و خود را در سیما و نمای حق برای مردمِ ساده‌دل و ساده‌لوح، نشان دادند و حق را در پشت سر خود مخفی نگه داشتند) همان چیزی را نشان دهیم که از آن پرهیز می‌کردند و در خوف و هراس بودند و مترصّد بودند که آن مسئله تحقّق پیدا نکند (یعنی وجود ما برای افراد ظهور پیدا نکند و ظهور ما متجلّی نشود و حضور ما در همۀ حوادث و سلسلۀ علل و معلولات، نمود نداشته باشد).»

## خطاب آیات قرآن به همۀ انسان‌ها در همۀ زمان‌ها

این آیه برحسب ظاهر مربوط به مسئلۀ حضرت موسی و هارون و جریاناتی است که در آن زمان برای آنها و فرعون پیش آمده بود. البته داستانش را همه می‌دانند و در قرآن و روایات هم آمده و مسائل آن روشن است.[[3]](#footnote-3) اما حقیقت مطلب و قضیّه ـ همان‌طوری‌که بارها خدمت رفقا عرض کردیم ـ این است:

قرآن یک کتاب عملی و تربیتی است؛ یعنی وقتی داستانی را نقل می‌کند نمی‌خواهد حکایت بیان کند، نمی‌خواهد قصه بگوید، نمی‌خواهد واقعه‌ای در گذشته را برای ما بیان کند! عَلیٰ‌کُلِّ‌حالٍ، قرآن یک تاریخ‌نویس نیست؛ بلکه هر مطلبی که بیان می‌کند، دربارۀ خود افرادی هم که در تخاطب با قرآن قرار گرفته‌اند محقّق است.

اگر داستان موسی و قضیّۀ فرعون را بیان می‌کند، می‌خواهد بگوید: امروز هم موسی و فرعونی وجود دارد و همان داستان در امروز هم دارد انجام و تکرار می‌شود؛ تو به هوش باش و ببین که در کدام طرف قرار داری!

اگر قضیّۀ حضرت ابراهیم و نمرود را بیان می‌کند، درست مانند همین قضیه و مسئله برای ما هم هست! آن کیفیت رشد و نمو و بالندگی حضرت ابراهیم، و در قبال آن، شرایط و شبهاتی که برای انسان در طیّ مسیر کمال و مسیر فهمَش پیش می‌آید، و مجازهایی که به‌صورت حقیقت برای انسان جلوه می‌کند، برای ما هم هست. خیلی دقت کنید!

## پیام داستان حضرت ابراهیم پیرامون افول خورشید و ماه و ستاره، برای امروز ما

در همین داستان حضرت ابراهیم در قرآن می‌بینید که آن حضرت اول خیال کرد که ستاره خداست و گفت: ستاره خداست! بعد خیال کرد که ماه خداست، بعد خیال کرد که شمس و خورشید خداست. وقتی اینها یک‌یک اُفول کردند و آن قدرت ظاهری خودشان را از دست دادند و دیگر از جلوی چشم محو شدند، این محوشدن‌ها و این ظاهرشدن‌ها، هر کدام یک چکش و تلنگری بود به باورهای حضرت ابراهیم که او را از عالم وهمیّات و تخیّلات، و عالم شعار و تبلیغات، و عالم نشان دادن ظواهر و نشان دادن مجازها بیرون بیاورد؛ یک‌یک تخیّلات و توهّمات را از او بگیرد و بعد او را به همان حقیقت لایزالی که هیچ‌گاه اختفاء برنمی‌دارد و هیچ‌گاه محو و خفایی در آن ظهور پیدا نمی‌کند، متوجّه کند.

ببینید، تمامِ این سیری که برای حضرت ابراهیم پیش آمد عیناً برای تک‌تک ما در زندگی خود، تا رسیدن به آن مقصود واقعی و یقین علمی ـ نه توهّمات و تخیّلات، نه شعارها، نه چشم و هم‌چشمی‌ها، نه مصالح دنیوی و نه رعایت مضارّ و مصالح نفسانی ـ همین الآن وجود دارد! همین الآن تمام این مسائل در تشخیص‌هایمان نسبت به راهی که در پیش می‌گرفتیم و در پیش می‌گیریم، برای ما ظهور دارد.

مثلاً امروز برای ما یک نفر به‌واسطۀ مسائل مختلف و دواعی مختلف، ظهور و جلوه دارد؛ یک‌مرتبه می‌بینیم: «عجب، این کسی که راجع‌به او این فکر را می‌کردیم

و این تصوّر و این نوع تفکّر را داشتیم، این‌طوری از آب درآمد! عجب، اینکه این‌طوری دارد صحبت می‌کند و کار انجام می‌دهد!»

ببینید این قضیّه، یک مسئله و پدیدۀ مبارک و میمونی است که باید پذیرفت و در درون و قلب و ضمیر خویش جای داد و از او پذیرایی کرد. به‌صِرف‌اینکه این فرد این‌طور بود و الآن این قِسم است نباید انسان بگذرد؛ باید روی آن فکر کند که کجای این قضیّه اشتباه بود که من اشتباه کردم؟! کجای این مسئله صحیح نبود که من راه را خلاف رفتم؟!

حضرت ابراهیم مثل افراد دیگر نبود که با خود فکر کند: حالا که اینها ستاره‌پرست هستند و این ستاره‌ها خدا هستند، پس بگذار اینها مخفی شوند تا ما یک خدای مخفی و نیمه‌کاره هم داشته باشیم، یعنی موقع غروب دربیاید و موقع طلوع آفتاب هم از بین برود! چه اشکالی دارد؟! بلکه آن‌حضرت فکر می‌کند و می‌گوید: «خدا همیشه باید بتواند برای من جلوه‌گری کند و ارتباطش را با من نگه دارد! خدا همیشه باید در مرئیٰ و منظَرِ من باشد و با من در ارتباط باشد! خدایی که روز می‌رود و من نمی‌دانم کجای این آسمان پیدایش کنم و نمی‌دانم که در این سمت است یا در آن سمت است، فایده‌ای ندارد! این چه خدایی است که در من، تخم شک و تردید را کاشت و رفت؟!

ماه و خورشیدش هم همین‌طور؛ بقیّۀ مظاهر مادی و دنیوی‌اش هم همین‌طور! حضرت ابراهیم علیه‌السّلام این را براساس فطرت خود و براساس عقل و منطق خودش می‌سنجد که آن خدایی که گاهی هست و گاهی نیست، فایده‌ای ندارد!

آن عبادتی که مسیحیان فقط روز یک‌شنبه در کلیسا انجام می‌دهند،[[4]](#footnote-4) فایده‌ای ندارد! (حالا با شرایطش و خصوصیّاتش کار نداریم!) آن خدایی که شش روز در هفته، انسان ارتباطش با او قطع باشد و فقط در یک روز ارتباط برقرار کند، خدا نیست!

لذا می‌بینید که عبادت در اسلام در طول شبانه‌روز، مستمر است؛ موقع طلوع

فجر که می‌شود: «بلند شو، وصل شو! سیمَت را وصل کن!» موقع ظهر که می‌شود چون در دنیا و در بازار مشغول دادوستد بودی، از اینکه چند ساعت گذشته خبر نداری! حالا آن کسی که چهارساعت پیش به‌دنبالش بودی کجاست؟! بلند شو دوباره این ارتباط را برقرار کن و به‌وجود بیاور! آن کسی را که تو در پسِ اولویّت‌ها قرار داده‌ای، بیاور و در اولویّت اول بگذار! آن کسی که به همه فکر کردی غیر از او، حالا بیا با او ارتباط برقرار کن! ببینید این جنبه، جنبۀ تربیتی است! باز بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم که موقع نماز عصر می‌شود، دوباره بیا آن ارتباط را برقرار کن! ظهر و عصر را با هم نخوان که بگویی: حالا راحت شدیم برویم سراغ کارهای دیگر؛ تا مغرب هم خدا بزرگ است! بلکه بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم دوباره آن ارتباط را برقرار کن! موقع نماز مغرب و عشاء هم که می‌شود همین‌طور! حتّی برای نماز عشاء هم مستحب است که از وقتِ یک ساعت و نیم به بعد تأخیر بیندازد؛ یعنی نماز عشاء دو یا سه ساعت بعد از غروب انجام شود[[5]](#footnote-5) که باز فاصلۀ نماز عشاء تا وقت فجر زیاد نشود. ببینید: در تمام این مسئله می‌گویند آن ارتباطی را که انسان می‌خواهد برقرار کند باید ارتباطِ مستمر باشد و همیشه برقرار باشد.[[6]](#footnote-6)

حالا ما در اینجا و در این دنیا چه می‌کنیم؟! چه مسائلی برای ما جلوه دارد؟! چه مسائلی برای ما نمود و ظهور دارد؟! چه مسائلی قلب ما را پر می‌کند؟! چه مسائلی در این دنیا ما را اشباع می‌کند؟!

حضرت ابراهیم علیه السّلام به آن کیفیت، حضرت موسی به آن کیفیت، حضرت عیسی هم به آن کیفیّت! تمام این وقایعی را که ما در قرآن می‌بینیم که دربارۀ

امَم گذشته بیان کرده است، برای تربیت امروز ما به‌کار می‌رود.[[7]](#footnote-7)

## عبرت گرفتن از داستان حضرت یوسف در عدم اتکا به غیر خدا

در قرآن کریم راجع‌به این قضیّه مسائل زیادی هست. من‌باب‌مثال در قضیۀ حضرت یوسف، حضرت تمام مطالبش براساس اتّصال خودش با پروردگار یک‌به‌یک جلو و جلو و جلوتر آمد تا به مسئلۀ زلیخا رسید و آن داستان پیش آمد، و آن اتّصال حضرت به پروردگار موجب شد که در آن عمل حرام قرار نگیرد. بعد وارد زندان شد. اما همین که آن دو نفر پیش او می‌آیند، در همین‌جا یک سَکتی واقع می‌شود و یک نقطه‌ای پدید می‌آید: وقتی آن‌دو می‌خواهند بروند، آن حضرت به یکی از آن‌دو می‌گوید:

﴿وقتی به آنجا می‌روی، داستان مرا به آن پادشاه بگو که قضیّۀ ما به این کیفیت بود و ما مورد ظلم قرار گرفتیم و الآن بی‌گناه در اینجا هستیم.﴾[[8]](#footnote-8)

آیا این کار حضرت یوسف در اینجا کار صحیحی بود؟! آیا کار منطقی و عقلایی بود؟! از دیدگاه ما، بله! بالأخره با خود می‌گوییم ما یک فردی هستیم که مورد ظلم قرار گرفته‌ایم و آن پادشاه هم در آنجا هست و داریم داستان خود را برای شخصی که در اینجا وسیله برای اتّصال و ارتباط با آن پادشاه است می‌گوییم. پس این مسئله از دیدگاه ما مسئله‌ای منطقی است.

اما برای فردی که می‌خواهد در ماوراء این مرتبه و مرحله حرکت کند و می‌خواهد سیر خودش را از این مرتبه بالاتر ببرد، این گناهْ نابخشودنی است. تو که در همۀ احوال خدا را ناظر و حتّی از خودت به خودت نزدیک‌تر می‌دانی: ﴿وَنَحۡنُ

أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾؛[[9]](#footnote-9) «ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر هستیم» این توصیّه دیگر در اینجا چه جایگاهی دارد؟!

این توصیّه برای افراد عوام اشکالی ندارد؛ افرادی که مورد ظلم و تعدّی قرار می‌گیرند بالأخره می‌گویند: «فلان کس را در فلان اداره داریم یا در فلان نهاد و سازمان داریم، پس مشکلی نیست و دلمان خوش است!» و در ته دلشان مشعوف‌اند! حالا اگر یک شب گرفتار شدند می‌گویند: «عیبی ندارد، فردا خلاص می‌شویم!» اگر دو شب گرفتار شدند می‌گویند: «عیبی ندارد، فلان کس هم هست؛ از آنجا دارد برایمان فعّالیت می‌کند!» و همین‌طور اگر سه شب گرفتار شدند دل‌خوش هستند!

ولی آن فردی که از میان اولویّت‌ها باید در مرتبۀ اول قرار بگیرد کجاست؟ برای افراد عوام آن فردی که باید تمام اتّصال انسان به او باشد، پشت سر قرار داده شده است، و افراد عادی الآن در جلو قرار دارند!

حالا حضرت یوسف عَلیٰ نَبیّنا و آله و علیه السّلام در یک‌چنین وضعیتی قرار گرفته است! تو که خدا را در همۀ احوال ناظر می‌دانی، دیگر این توصیّۀ تو در اینجا چه معنایی دارد؟! حالاکه این توصیّه را کردی و این اشتباه را مرتکب شدی، ما تو را هفت سال در اینجا نگه می‌داریم! خیلی راحت در اینجا بمان و مراتب رسیدن به پیامبری را در همین زندان طی کن و آنچه موجب شد این نقطۀ ضعف از تو بروز پیدا کند به‌واسطۀ یک تجربۀ عملی ـ نه تجربۀ علمی ـ از وجود خودت پاک کن تا دیگر حتّی فکر این هم نتواند به تو خطور کند!

## وصول پیامبران به حقیقت توحید در سایۀ تجربیات حسی در زندگی

شما خیال می‌کنید پیغمبران همین‌طور بیخودی به پیامبری رسیدند؟! همین طوری صبح از رختخوابشان بلند شدند و وضو گرفتند و نماز خواندند و ملائکۀ وحی بر آنها نازل شدند و گفتند: «شما امروز پیغمبر شدید!» نه آقاجان! دُم شتر به زمین می‌رسد! در این مسائل و قضایای زندگی و حوادثی که برای او اتّفاق

می‌افتد، و تجربیاتی که یکی پس از دیگری به‌دست می‌آورد تا می‌رسد به آن مرتبه‌ای که باید برسد، بیچاره می‌شود! تازه در آنجا هم مراتب مختلفی است و هر کدام از انبیاء دارای رتبۀ خاص به خودشان هستند: ﴿تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾؛[[10]](#footnote-10) «ما اینها را دارای مراتب و فضیلت‌های مختلف قرار دادیم.»

این مسئله، مسئلۀ بشر است! بشر برای رسیدن به این حقیقت وجدانی و فطری که اتّصال او به مبدأ عالم وجود است و تمام حیثیت علیّت و تأثیر در عالم وجود اختصاص به پروردگار دارد و همه‌چیز به او برمی‌گردد و زمام همۀ امور به دست او است و او مُسیطر و مُهیمِن بر همه‌چیز است، و برای ادراک واقعی و حقیقی این حقیقت ـ نه ادراک فکری ـ باید این تجربه را در این دنیا داشته باشد؛ همان‌طوری که حضرت یوسف و همان‌طوری که حضرت یونس در آن تجربه‌ای که برای آنها پیش آمد، و همان‌طوری‌که حضرت موسی در ارتباط با حضرت خضر، یک‌چنین ادراکی کردند.

البتّه افراد بسیار معدودی هستند که خارج از جَریِ زندگی‌ای که برای همگان است به این نکته می‌رسند. اینها در طول سیرِ سلوکی خودشان و در طول سیر حرکت خودشان به‌سوی پروردگار، آن واقعیّت و حقیقت را درک می‌کنند؛ اما سایر افراد بشر برای رسیدن به این مسئله نیاز به تجربۀ حسی دارند، همان‌طوری‌که این قضیّه برای همۀ افراد در همۀ زمینه‌ها هست.

## اهل‌بیت علیهم السّلام مصداقِ أتمّ مستضعفین در آیۀ قرآن

مفضّل بن عمر نقل می‌کند:

امام صادق علیه السّلام راجع به آیۀ ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾[[11]](#footnote-11) فرمودند: «بعد از اینکه این آیه نازل شد پیغمبر به امیرالمؤمنین و حسنین که در کنار ایشان بودند، نگاه کردند و گریه کردند و فرمودند: ”أنتم المُستضعَفون بَعدی؛ مستضعفینِ پس از من، شما هستید! (یعنی شما را مورد

استضعاف و بی‌مهری و کم لطفی و ظلم و ستم قرار می‌دهند.)“»

مفضل بن عمر می‌گوید:

من از حضرت سؤال کردم: معنای استضعاف در «أنتم المُستضعَفون بَعدی» چیست و چه معنایی دارد؟

حضرت فرمودند: «این آیه در شأن ما اهل‌بیت نازل شده است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.»[[12]](#footnote-12)

نکتۀ بسیار بسیار عجیبی است! حتّی در بعضی از اخبار داریم:

وقتی حضرت بقیّةالله به‌دنیا آمدند این آیه را تلاوت کردند:

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوٰرِثِينَ﴾؛[[13]](#footnote-13) «ارادۀ خدا بر این تعلّق گرفته است که آنهایی که مورد استضعاف قرار گرفته‌اند به مقام امامت و سربلندی و پیشوایی امّت برسند و وارثین باشند.»

وارثین یعنی وارثینِ مقام اسماء و صفات کلّیۀ پروردگار، که آن اسماء و صفات کلّیه را بر اساس رتبه و مقام و موقعیت استعدادی خود، در این عالم به مرتبۀ ظهور می‌رسانند.

## مراد از استضعاف در آیۀ شریفه

این مرتبۀ استضعاف چه مرتبه‌ای است؟ آیا اینکه امام علیه السّلام بر افراد حکومت کند به این معناست که از استضعاف بیرون آمده است؟! یعنی واقعاً آن چهار سالی که امیرالمؤمنین علیه السّلام بر این مردم حکومت کرد و خلافت ظاهری به دست آن حضرت افتاد، با آن زمانی که در منزل خانه‌نشین شد و خلافت را آن خلفای ثلاثۀ غاصب و ظالم از ذی‌حقّ آن غصب کردند، آیا تفاوتی داشت؟ در این چهار سالی که حضرت حکومت کرد نسبت به آن زمانی که در منزل بود، چه اتفاقی افتاد؟! هیچ اتفاقی! البته غیر از جنگ و بیا و برو و خلاف و مخالفت‌هایی که با آن حضرت کردند و دردسرهایی که برای آن حضرت ایجاد کردند تا اینکه حضرت از خدا طلب

مرگ کرد و جانشینیِ کسی را طلب کرد که بتواند با این مردم زندگی کند![[14]](#footnote-14) چه‌وقت حضرت در زمانی که در منزل و خانه‌نشین بودند و کاری به کار سیاست و حکومت نداشتند، از خدا طلب مرگ و امثال اینها کردند؟! بلکه می‌گفتند: «هر کاری می‌خواهند بکنند، بکنند!» پس چه اتّفاقی در این زمان افتاد و چه مسئله‌ای به‌وجود آمد؟! آیا اینها از استضعاف بیرون آمدند؟

یا اینکه منظور از استضعاف در اینجا استضعاف علمی و استضعاف فهم است؛ یعنی مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام موقعیت امیرالمؤمنین را نشناختند و به آن معرفتی که باید برسند نرسیدند و امیرالمؤمنین را مانند سایر افراد پنداشتند؛ یعنی آن مقام و منزلتی را که باید برای امام خود در نظر بگیرند فراموش کردند و به‌دنبال دیگران رفتند و شخص دیگری را برگزیدند، و آن دینی که برای خود پذیرفتند دینی نبود که مورد رضای پروردگار است و اینها را از مادّیات بیرون می‌آورد و از پرده‌های شهوات و توغّل در دنیا و کثرات و تعلّقات خارج می‌کند، بلکه دینی بود مانند مسیحیت و یهودیت و زرتشتی و گبریّت و امثال اینها، منتها پیامبر آن دین اسمش موسی و عیسی بود و پیامبر این دین اسمش پیغمبر اکرم است؛ در آن دین، آن حرکات بود و در این دین، این حرکات است؛ آن دین، آن کارها و تکالیف را داشت و این دین، این کارها و تکالیف را دارد.

این دینی که مردم بعد از پیغمبر برگزیدند با دینی که یهودیت و مسیحیت داشتند و به کِنِشت و کلیسا می‌رفتند چه فرقی داشت؟ آن فردی که باید پشت سر امیرالمؤمنین نماز بخواند، می‌رود پشت سر آن شخصِ غاصب نماز می‌خواند؛ آیا این عملش مورد رضای الهی است؟! آن کسی که باید به دور خانۀ علی طواف کند، در تحت حکومت جائر قرار می‌گیرد و به دور خانۀ آن جائر طواف می‌کند؛ آیا این دین و این روش مورد رضای الهی است؟! ابداً! پس هیچ تفاوتی نمی‌کند!

به آن مسیحی می‌گویند: چرا شما به کلیسا می‌روی و در روز یک‌شنبه نماز می‌خوانی؟

می‌گوید: به ما این‌طوری گفته‌اند و ما هم همین کار را انجام می‌دهیم.

ـ چه منطقی پشت آن است؟

ـ هیچ!

به این مسلمان هم می‌گویند: برای‌چه علی را کنار می‌گذاری و به‌دنبال ابوبکر می‌روی؟

می‌گوید: مردم انتخاب کرده‌اند و ما به بقیّۀ کارها کاری نداریم!

پس چه فرقی بین این مردم و بین مسیحیّت و یهودیّت وجود دارد؟! اگر انسان حقّی را کنار بگذارد دیگر چه تفاوتی می‌کند؟! اگر قرار بر کنار گذاشتن یک حق و نادیده گرفتن حق است و اگر قرار بر عمل به شعار و تبلیغات است، دیگر بین ما و بین مسیحیت و یهودیت و آن بی‌دین و ملحد، چه تفاوتی وجود دارد؟! هر دو یکی هستیم؛ این فرد در این قالب، آن فرد در آن قالب؛ تفاوتی نمی‌کند!

ببینید! اینها مطالب خیلی مهمی است و از بزنگاه‌های مسئله است و ما باید به اینها برسیم. این مطالب همان نکته‌ای است که امام صادق و امام باقر علیهما السّلام به شیعیان تذکّر می‌دهند که باید در غیبت قائمِ ما منتظر ظهور باشید.[[15]](#footnote-15)

## نمونه‌ای از استضعاف اهل‌بیت علیهم السّلام حتی بین شیعیان مورد اعتماد ائمه

علی بن أبی‌حمزه از اصحابِ مهم موسی بن جعفر بود. او تا وقتی‌که مورد وکالت حضرت بود و با حضرت ارتباط داشت، می‌گفت: «امامِ همه موسی بن جعفر است! واسطۀ بین خدا و خلق موسی بن جعفر است! دین رسول خدا به دست فرزندش موسی بن جعفر است!» و همۀ مسائل به‌نظرش درست بود و مردم به او توجّه می‌کردند و می‌آمدند همۀ وجوهات را به او می‌دادند.

اما همین‌که موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند و علی بن موسی الرضا به

جای پدر می‌نشیند و به او می‌فرماید:

شما وکیل پدر من، موسی بن جعفر بودید، بسیار خوب، پس باید آنچه الآن در نزد شماست برای من بفرستید.

تا یک‌چنین قضیّه‌ای اتّفاق می‌افتد، یک‌مرتبه آن ضعف‌هایی که در زمان اتّصال با موسی بن جعفر ـ البته نه اتّصال قلبی، بلکه فقط اتّصال ظاهری ـ در این قلب مخفی بود و قابل رؤیت دیگران نبود، و آن نارسایی‌ها و کمبودها و مطالب قابل توجّه و شرایطی که در این قلب مخفی بود و برای کسی آشکار نبود، در یک‌چنین شرایطی خودش را نشان می‌دهد. البته این مطلب ممکن است برای همۀ ما در هر شرایطی که هستیم وجود داشته باشد و کاری به لباس و ظاهر ندارد. لذا علی بن أبی‌حمزه می‌گوید: «اصلاً چه کسی گفته است که شما امام هستید؟ دلیل بیاورید! چه کسی گفته است که شما به جای پدرتان هستید؟! سند و مکتوب بیاورید! اگر مکتوب هم بیاورید می‌گوییم: به جای پدرتان امضا کرده‌اید! اگر آیه قرآن دارید، بیاورید! اگر نوشته‌ای از پدرتان دارید، بیاورید!» تازه اگر نوشته هم بیاورد باز شیطان هزار راه دارد! همان‌طوری‌که راه حق مشخص است، شیطان هم می‌تواند راه درست بکند؛ لذا ـ نعوذ بالله ـ می‌گوید: «شما داری دروغ می‌گویی و از خودت درمی‌آوری!»

مگر علی بن أبی‌حمزه یک‌چنین مطالبی نگفت؟! او کسی بود که وکیل موسی بن جعفر بود و مردم در ارتباط با حضرت، وقتی دستشان به حضرت نمی‌رسید به او مراجعه می‌کردند. وکیل حضرت، یک آدم معمولی و یک آدم سر خیابانی نیست؛ بلکه فردی است که مورد اعتماد حضرت است.

ولی ببینید: آن چیزهایی که در درون او مخفی بود ظاهر شد؛ چون او نخواست در دوران امامت موسی بن جعفر آنها را اصلاح کند، نخواست آن ضعف‌ها را در ارتباط با این امام جبران کند، نخواست از این موقعیت در ارتباط با مسائل و گرفتاری‌ها و دردها و بیماری‌های خودش بهره ببرد و مانند اصحاب خاصّ ائمه استفاده کند؛ بلکه سرش به این بیا و بروها گرم شد، به این رفت‌وآمدها غَرّه شد، از اینکه بگویند که وکیل

امام علیه السّلام است، گول خورد، و از اینکه او را بالای بالا بیاورند و برای آمدن و رفتنش کوچه درست کنند و صلوات بفرستند، گول خورد. تمام اینها وسائل و آلات شیطان است برای اینکه انسان نتواند به آن دردها برسد و سرش به اینها گرم شود!

لذا وقتی یک امتحان پیش می‌آید و موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند و امام رضا علیه السّلام به جای پدر قرار می‌گیرد، می‌بیند الآن دیگر زمینه‌ای است که می‌تواند اینها را بروز بدهد. قبلاً آن شخصیت موسی بن جعفر بود و نمی‌توانست کاری کند، چون بالأخره وکالت داشت و همه هم می‌دانستند و نمی‌توانست مخالفت کند؛ ولی الآن زمینۀ حضور امام رضا است و اینها را بروز می‌دهد. وإلاّ اگر قرار باشد که بروز نکند، همان زمان موسی بن جعفر به وسیله‌ای به‌دنبالش می‌فرستادند و می‌گفتند: راهت را تغییر بده و این کار را انجام بده! اما نه، او باید به اینجا و به این نکته برسد، و آن امتحانی که باید پیش بیاید، باید به‌واسطۀ علی بن موسی الرضا و به‌دست علی بن موسی الرضا انجام بگیرد.[[16]](#footnote-16)

آیا هر کدام از خود ما در این زمان، یک علی بن أبی‌حمزه نیستیم؟! آیا در مواردی که نسبت به یک جریان علاقه و محبّت داریم و فکر و ذکرمان در آنجا قرار دارد، تعریف و تمجید و تشویق و مسائل دیگر از ما سر نمی‌زند؟! و وقتی آن جریان و آن تمایل تغییر پیدا کرد آیا تعابیر ما هم تغییر پیدا نمی‌کند؟! این‌طور نیست؟! پس ما هم همان هستیم و تفاوتی نمی‌کند!

اگر در دو زمان و دو موقعیتِ مختلف، یک کلام را گفتیم و یک حرف را زدیم و در دو صورت، یک نمود از ما بروز و ظهور پیدا کرد، آن‌موقع جای امیدواری هست؛ ولکن ما امروز که به دنبال این شخص هستیم، او را تعریف و تمجید و تشویق و امثال‌ذلک می‌کنیم و هزار صفت و نعتِ نالایق به او می‌دهیم و بعد که از او جدا

شدیم و در صورت دیگری قرار گرفتیم، می‌بینیم درست عکسِ آنچه تا به‌حال گفته‌ایم، می‌گوییم؛ درحالی‌که این شخص فرق و تفاوتی نکرده است، بلکه ما تفاوت کرده‌ایم و عوض شده‌ایم و تغییر پیدا کرده‌ایم!

## نمونه‌هایی از استضعاف علمی خداوند متعال در جامعۀ بشریت

این حالت لازمۀ بشر است! خود خدا در آیۀ قرآن نسبت به این مسئله می‌گوید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡ وَكَانَ ٱلۡإِنسٰنُ كَفُورًا﴾.[[17]](#footnote-17)

واقعاً این آیۀ عجیبی است! اصلاً تمام آیات قرآن منطبق بر ماست و انسان این قضیّه و این واقعه را در خودش حس می‌کند! خدا می‌فرماید:

«وقتی که شما در مسائل مختلف زندگی، در یک حالت اضطرار و نیاز واقع شوید [هر کس جز او را بخوانید، گم می‌شوید!]»

البته آیه دریا را مثال می‌زند؛ چون این مسئله در دریا خیلی مشخص است، چون دریا دیگر مثل خشکی، همیشه آرام نیست، بلکه در دریا باد و طوفان و امثال‌ذلک می‌آید و غرق شدن و هلاکت است، آن‌هم با وسایل آن روز و با آن کیفیت و در آن موقعیت خاص!

آن چیست که مخفی است ولی نباید مخفی باشد؟ آن ما هستیم که پنهان هستیم! چون می‌گوییم: «عجب کشتی خوبی است! عجب دریای خوبی است! عجب هوای خوبی است! عجب ملوان و کشتیبان خوبی است! چه استحکامی دارد، و چه چیزهایی دارد!» در تمام اینها می‌بینید که «ما» در کار نیستیم، بلکه «کشتی» خوب است، «ملوان» خوب است، «دریا» دریای آرامی است و «باد» نمی‌آید.

حالا این قضیّه همیشه که این‌طور اتّفاق نمی‌افتد؛ یک‌دفعه ممکن است طور دیگری و به نحو دیگری اتّفاق بیفتد، مثلاً باد بیاید و آن دریای آرام تبدیل به دریای متلاطم شود، و آن کشتی که تا به‌حال به او اعتماد شده بود تبدیل به پر کاهی شود، و آن ملوانی که تابه‌حال به او توجّه می‌کردیم برای نجات خودش به این‌طرف و

آن‌طرف برود. اینها کجا رفت؟! تمام شد! تمام آن اسباب و وسایل و آلاتی که در مقابل ما بود یک‌یک از دست رفت و دیگر هیچ وسیله‌ای باقی نماند؛ درحالی‌که آن وسیلۀ اصلی مخفی بود. در یک‌چنین شرایطی شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که آن قلب، متوجّه به آن وسیلۀ اصلی می‌شود؛ چون بالأخره قلب باید متوجّه یک وسیله‌ای بشود، برای اینکه قلب بدون توجّه به وسیله حرکت نمی‌کند و ضمیر و نفس انسان آرامش ندارد. تا به‌حال آن وسیله در این قلب، کشتی بود، دوباره وسیلۀ دیگر ملوان بود، دوباره وسیلۀ دیگر صاف بودن ِ آب دریا بود، دوباره وسیلۀ دیگر همان سلامتی و صحّت بدن بود که یک‌یک از دست رفت.

ما خیال کرده‌ایم که ابر و باد و خورشید و... همه در تحتِ تصرّف ما هستند، و حوادثی که در دنیا اتّفاق می‌افتد باید به نیت ما رقم بخورد، و تمام عالم وجود باید بر وفق مرام و نیت ما بگردد! نه جانم، خیلی اشتباه کرده‌ایم و خیلی راهِ خلاف رفته‌ایم! ما یک پر کاهی هستیم و در این دریای وجود داریم حرکت می‌کنیم؛ اگر خودمان را وفق دادیم به مقصد می‌رسیم، اما اگر وفق ندادیم طوفان‌ها ما را به زیر خواهد کشاند؛ بخواهیم یا نخواهیم! همان‌طورکه افرادی که تصوّر نمی‌شد، همه را به زیر کشاند، و شکی در این مسئله نداریم!

لذا وقتی همۀ این وسایل از دست رفت، چون قلب نمی‌تواند بی‌وسیله بماند، سراغ آن وسیلۀ اصلی می‌رود. آن وسیله‌ای که تا به‌حال در آخر بود، وقتی همۀ وسایل از دست رفتند، حالا بالا می‌آید.

یک روایت عجیبی است که می‌فرماید:

«آن شخصی که دارد به سمت من نماز می‌خواند ولی افکارش این‌طرف و آن‌طرف است و تمام مشکلات خودش را در نماز حل می‌کند (مثلاً این کار را انجام بدهد یا آن کار را)، وقتی ملائکه می‌خواهند این نماز را (که از سقف بالاتر نمی‌رود!) بالا ببرند، خداوند خطاب به ملائکه می‌گوید: «نمی‌خواهد زحمت بکشید! نمازِ شخصی را بالا بیاورید که مقداری ارزش داشته باشد!

این شخص مرا در نماز خودش با دیگران شریک قرار داد و به فکر همه بود غیر از فکر ما! فقط به‌حسب ظاهر، دستی تکان داد و یک‌سری کارهایی کرد. من شریک خوبی هستم و سهم خودم را هم به همان شرکا می‌بخشم؛ لذا نیازی به نماز این شخص ندارم.»[[18]](#footnote-18)

توجّه کردید! این نمازی است که ما می‌خوانیم! خدا می‌گوید: در این نماز من کجا قرار گرفته بودم؟! در این دست تکان دادن‌ها و در این حمد و سوره خواندن‌ها، من کجا بودم؟! فقط صحبتِ نماز نیست، صحبتِ قضایا و مسائل است. لذا در آن آیه می‌فرماید:

«همین‌که ما آنها را نجات دادیم و به خشکی رساندیم دوباره به همان عادتی که داشتند، برگشتند و دوباره همان علل و اسباب ظاهری جلو آمد.»

خدا اینها را نشان می‌دهد تا بگوید: آقا، یک‌دفعه، دو دفعه، سه‌دفعه، پس چرا آدم نمی‌شوی؟! چرا متوجّه این نمی‌شوی که باید همیشه به من توجّه کنی؟!

## استضعاف خداوند و اهل‌بیت یعنی عدم شناخت جایگاه واقعی آنها

این را می‌گویند «استضعاف». ما خدا را در عالم وجود مستضعف قرار داده‌ایم و جایگاه واقعی خدا را در نظر نگرفته‌ایم و خدا را در جایگاه خودش قرار نداده‌ایم!

امام هم همان است و تفاوتی نمی‌کند. پس استضعاف امام یعنی استضعاف علمی در اینکه باید بدانیم امام علیه السّلام واسطۀ عالم است و همۀ حقیقت عالم وجود در وجود امام است، اما ما این را قبول نکرده‌ایم و نپذیرفته‌ایم،[[19]](#footnote-19) لذا به افراد مختلف و به جاهای مختلف و به افکار مختلف توجّه می‌کنیم.

ما می‌خواهیم زندگی خودمان را انجام بدهیم، حالا در ضمنش یک امام زمانی هم اگر بود که بود، اگر هم نبود که نبود؛ بالأخره زندگی خودمان و کار و ارتباطات خودمان را داریم انجام می‌دهیم. بَینَنا و بَینَ‌الله، در قضایای مختلفی که برای ما پیش می‌آید، اوّل سراغ خدا می‌رویم یا می‌گوییم که مسئله‌ای نیست و الحمد للّه چند نفر در اینجا و آنجا داریم که هر کدامشان باشند، مشکل ما را حل می‌کنند؟! به‌ظاهر می‌گوییم: فقط خدا، و همه چیز به دست خداست! ولی دروغ می‌گوییم و شوخی می‌کنیم!

من‌باب‌مثال برای فلان کار در فلان اداره، می‌گوییم: آن شخص هست که برای ما انجام می‌دهد. وقتی که سراغش رفتیم یا به او زنگ زدیم و گفت: «نه، من فعلاً مشکلاتی دارم، حالا شما فعلاً صبر کنید!» می‌گوییم: اشکالی ندارد، فلان شخصِ دیگر هم هست. سراغ او هم که می‌رویم، می‌گوید: «من الآن گرفتاری دارم، حالا بهتر است که من اصلاً در این کار دخالت نکنم، چون برای خود من مشکلاتی ایجاد می‌شود. شما به شخص دیگری مراجعه کنید!» این هم از نفر دوم! سراغ نفر سوم که می‌رویم، مقداری که کار انجام می‌دهد، زورش به جایی نمی‌رسد. می‌گوییم: از او هم مطلبی برنمی‌آید! همین‌طور سراغ نفر چهارم می‌رویم و... . وقتی آن افرادی که در ذهن داشتیم و قبل از اتّصال به پروردگار، آنها در این عالم برای ما نمود داشتند و به خیال خودمان می‌توانستند دستی از ما بگیرند و مشکل ما را حل کنند، همه خلع سلاح شدند و هیچ‌کدام نتوانستند کاری انجام دهند، آن‌موقع سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾![[20]](#footnote-20) خدا هم می‌گوید: حالا، در آخر از همه آمدی؟! برو سراغ همان‌ها!

یا من‌باب‌مثال وقتی بیماری داریم، اول می‌گوییم: «فلان دکتر هست و ما دیگر نیازی و غصه‌ای نداریم؛ این‌همه مریض پیش او شفا پیدا کرده‌اند!» اگر اینجا نشد

فلان‌جا می‌رویم، اگر آن هم نشد خارج می‌رویم، اگر آن هم نشد جای دیگر می‌رویم و.... تمام اینها را یک‌یک سراغشان می‌رویم. وقتی که همان‌جا ما را جواب کردند و پس فرستادند، آن‌موقع می‌گوییم: «دعا کنید و به مردم بگویید که دعا کنند! و به همه بگویید که فلان کار را بکنند!» عجب، پس این دستگاه‌های پزشکی که تا سقف چیده شده است برای چیست؟! آن کسی که باید در اوّل قرار دهیم، آخر از همه می‌گذاریم! وقتی این دستگاه‌هایی که یکی‌یکی تا سقف چیده شده است و یکی از اینها در جای دیگری پیدا نمی‌شود، یک‌یک از کار افتادند و اثر خودشان را از دست دادند و از همه‌جا نا امید شدیم، حالا سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: «در مساجد و تکایا فلان کار را بکنید! مؤمنین این‌طور بگویند و این‌طور دعا کنند!» ولی از اول این‌طور نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم: «آن پزشک را از فلان‌جا بیاوریم و آن دستگاه را از فلان‌جا بیاوریم!» پس چه وقت سراغ خدا رفته‌ایم؟! آخر از همه رفته‌ایم؟! آیا وقتی که دیگر همۀ دستگاه‌ها خط صاف نشان داد، باید سراغ خدا برویم؟! یا اینکه نه، از اول باید برویم!

این می‌شود استضعاف خدا! پس ما خدا را مستضعف کرده‌ایم! اتفاقاً از همه مظلوم‌تر و مستضعف‌تر و از همه بیشتر مورد بی‌توجّهی و بی‌مهری قرار گرفته‌شده‌تر، همین خدایی است که داریم!

ائمۀ ما هم همین بودند و وضعشان همین بود. آن اوّلی برای حکومت می‌آید و می‌رود، دومی هم می‌آید و می‌رود، سومی هم می‌آید و می‌رود؛ وقتی همۀ مردم دیدند آن کسانی که آمدند و انتخاب کردند این‌طور درآمدند، حالا سراغ امیرالمؤمنین می‌آیند که یا علی، تو بیا! این از روی نیاز و احتیاج ظاهری است؛ ولی واقعی نیست! اگر این نیاز، نیاز واقعی باشد خودِ امیرالمؤمنین می‌آید، نه‌اینکه به آنها بفرماید: «من کاری به شما و به دولت و حکومت شما ندارم؛ بروید کسی دیگر را انتخاب کنید!»[[21]](#footnote-21) لذا این نیاز، نیاز واقعی نیست، بلکه وقتی می‌بینند که کسی نیست، سراغ امیرالمؤمنین

می‌آیند؛ اما همین‌که امیرالمؤمنین بر اریکۀ حکومت نشست، این یکی ساز خودش را زد و آن یکی ساز خودش را زد و آن دیگری هم به دنبال کار خودش رفت! دستوراتی را که حضرت می‌داد انجام نمی‌دادند و مطالبی را که می‌گفت، ترتیب اثر نمی‌دادند. این می‌شود استضعاف! پس این حکومت هم کاری انجام نداد و این چهار سال حکومت، حکومتِ امیرالمؤمنین را از استضعاف خارج نکرد.

## تأثیر وجود امام زمان علیه السّلام در رفع استضعاف علمی جامعۀ بشریت

وجود امام زمان علیه السّلام برای همین مسئله است که مردم را به آن مرتبه از نیاز واقعی برساند. این نیاز و احتیاج واقعی فقط و فقط و فقط از طریق امام می‌تواند برطرف شود و کس دیگری نمی‌تواند. هر کسی هم که بگوید می‌تواند، خواهید دید که خلاف گفته است. هر کسی هم که بخواهد خودش را به‌جای امام زمان بگذارد، خواهید دید که رسوا خواهد شد. هر کسی که بخواهد این‌طور خود را بنمایاند که مانند حضرت می‌تواند دستگیری کند و نیاز درونی را برطرف کند، خواهید دید که به شکست منتهی خواهد شد. تجربه خواهید کرد و این مطلب را خودتان خواهید دید! فقط و فقط مسئله به دست امام زمان است!

این نیاز، نیازی است که تجربۀ حسی باید این نتیجه را برای افراد به‌وجود بیاورد و آنها در حسّ خود و در وجود خود، این نیاز را احساس کنند و بفهمند که بدون اتّصال با آن حضرت نمی‌توانند قدم از قدم بردارند و راه به‌سوی خدا را طی کنند، و به کلام این و آن نمی‌توانند عمل کنند و به آن مظاهری که خود را به‌جای آن حقیقت و واقعیّت جلوه داده‌اند نمی‌توانند متشبّث شوند.

این فهم و احساس فقط با یکی دو قضیّه اتّفاق نمی‌افتد؛ بلکه این نفوس و این قلوب باید این‌قدر تجربه کنند و این‌قدر مطالب مختلف یک‌به‌یک برای آنها پیش بیاید ـ مانند حضرت ابراهیم که باید ستاره، ماه، خورشید و سایر علل و اسباب مادی، یک‌به‌یک بیایند و افول کنند ـ تا اینکه بفهمند که آن حقیقت فقط در یک‌جا متمرکز است.

الحمدللّه آثار و طلیعۀ این قضیّه دارد روشن می‌شود! آنچه که مشهود است ـ نه صرفاً در اینجا، بلکه در همه‌جا ـ توجّهی است که نسبت به این قضیّه دارد اتّفاق

می‌افتد، و افکاری است که در این زمینه کم‌کم دارد روشن می‌شود.

این قضیه با گفتن مسائل و خواندن روایات و آیات قرآن و امثال اینها برای انسان پیدا نمی‌شود؛ بلکه برای آن نفوسی پیدا می‌شود که می‌خواهند به‌دنبال حقیقت و واقعیّت بگردند و خود را از تقلید و تبعیت کورکورانه و سر به زیر انداختن، خارج کنند و برای رسیدن به مطلوب، اقناع نفس و فطرتِ خود را طلب می‌کنند و به دور از مسائل و تبلیغات ظاهری و مصالح دنیویِ زید و عمرو و به دور از حرکت به‌سوی دنیای دیگران، خودشان می‌خواهند راه را پیدا کنند. این افراد و این اشخاص هستند که دارند راهی به واقعیّت و قلب و درون حضرت بقیّةالله ارواحنا فداه باز می‌کنند.

این قضیه کاری به ظاهر ندارد و حتّی ممکن است که ظاهر شخص هم ظاهر نامناسبی باشد؛ ولی این هیچ مسئله‌ای نیست، چون با ظاهرْ کار درست نمی‌شود، بلکه با قلب و واقع است که آن حقیقت، خودش را نشان می‌دهد. هر خلافی که تا به‌حال از زمان حضرت آدم شده و خواهد شد، با ظاهر مناسب انجام شده است! کسی با ظاهر نامناسب نمی‌تواند خلاف کند و افراد را بفریبد و به سمت خود جذب کند؛ چون این وسیلۀ جذب افراد باید وسیلۀ مناسبی باشد.

بنابراین توقّعی که انسان از راه خودش و از اتّصال خودش به پروردگار دارد و آن را در درون خودش ایجاد می‌کند، کم‌کم دارد صورت واقعی به‌خود می‌گیرد. این بشارتی است برای‌اینکه با تمام این اوضاع و احوال و ناملایمات و گرفتاری‌ها و با تمام این مصائبی که انسان در همه‌جا و در هر گوشه از دنیا مشاهده می‌کند و این مسائل را در اجتماعات می‌بیند، این واقعیّت به صورت یک زمینۀ نورانی و یک فطرت و سرمایۀ واقعی برای حرکت انسان، کم‌کم دارد خودش را نشان می‌دهد و به همان سمت و سویی که باید امام علیه السّلام خود را نشان بدهد، حرکت می‌کند.

وإلاّ امام زمان با بقیّۀ ائمه چه تفاوتی می‌کند؟! چرا باید حضرت بعد از هزار سال یا دو هزار سال یا سه هزار سال ظهور کنند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر بین حضرت و بین پدران خودشان فرقی وجود دارد؟! در زمان ائمه علیهم السّلام همین استضعاف وجود

داشت؛ یعنی غیر از آن افراد خاصی که مورد نظر و عنایت حضرت بودند و تا حدودی متوجّه شده بودند، بقیّۀ افراد آن وَقعِ حقیقی را برای امام قائل نمی‌شدند و فقط می‌گفتند: «این فرد، بسیار آدم خوبی است و شخص عالمی است؛ باید از او استفاده کنیم!»

در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ هم خیلی از افراد بودند که وقتی می‌آمدند اتفاقاً خیلی مبتهج و خوشحال می‌شدند، ولی درعین‌حال، خیلی راحت به جاهای دیگر هم می‌رفتند و با افراد دیگری هم حشر و نشر داشتند که در نقطۀ مقابل و در تعارض با مرحوم آقا قرار گرفته بودند. اینها هم به آنجا می‌رفتند و مسئلۀشان را از آنها می‌پرسیدند و نصیحت آنها را گوش می‌دادند و با آنها حشر و نشر داشتند و پشت سرشان نماز می‌خواندند، و هم به اینجا می‌آمدند و خوشحال بودند که آقای طهرانی را دیده‌اند و پشت سرشان نماز خوانده‌اند و با ایشان صحبت کرده‌اند و از ایشان سؤال کرده‌اند؛ با هر دو بودند! پس آقای طهرانی برای آنها چه اثر و نتیجه‌ای خواهد داشت؟! پس آن نیاز الآن در آنها به وجود نیامده است.

این دین آنها مثل همان دین مسیحیّت و یهودیّت است که همه را در یک رتبه قرار می‌دهند، منتها آنها به کِنِشت و کلیسا می‌روند و اینها به مسجد و حسینیه یا به فلان جلسه و... می‌روند؛ یعنی مطلب برای آنها در یک مرتبه و رتبه از اعتقاد و تعبّد قرار گرفته است. وإلاّ اگر انسان به این نکته برسد که باید امام را از این دریچه نگاه کرد که حقیقت عالم وجود و اصل و اساس عالم وجود امام است، دیگر می‌تواند این‌طور باشد؟!

## جایگاه واقعی امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه در دنیای امروز

می‌دانید معنای اینکه امروز امام زمان علیه السّلام به دنیا آمده است چیست؟ معنایش این است: امروز، آن شخص و آن نفس و آن ذات و آن وجودی که مشیّت الهی را در این عالم و در تمام ذرّات عالم وجود، چه عالم ماده و چه عالم معنا، پیاده می‌کند، به دنیا آمده است.

ما به هر کدام از ائمه توسّل می‌کنیم، مثلاً به زیارت امام رضا علیه السّلام می‌رویم و برای حاجات خودمان، چه حاجات ظاهری و چه حاجات باطنی، به امام رضا متوسّل می‌شویم؛ این به جای خود محفوظ است؛ اما آن فردی که دارد این

حاجات را برآورده می‌کند امام رضا نیست، او امام زمان است. ما به زیارت قبر پیغمبر می‌رویم و زیارت می‌کنیم: «السّلام علیک یا رسول الله!» و حاجات خود را، چه حاجات معنوی و چه حاجات ظاهری، در نظر می‌گیریم و به پیغمبر عرضه می‌داریم. بعد می‌بینیم که عجب، دعایمان مستجاب شد و حاجتمان برآورده شد! آن کسی که این حاجت را برآورده کرد پیغمبر نیست، او امام زمان است. این مسئله مسئلۀ امامت است. حتی به خدا هم که توسّل می‌کنیم: «خدایا این مسئله و مشکل را حل کن! این بیماری را برطرف کن! این قرض را ادا کن! این مسائل و حالات معنوی را ایجاد کن!» آن فرد و نفسی که دارد این عمل را انجام می‌دهد و این اِشکال را برطرف می‌کند و این حاجت را قضا می‌کند و این مسئله را حل می‌کند، واسطۀ خداوند، امام زمان است! ببینید، آن فرد امام زمان است!

## امام زمان واسطۀ عالم وجود و مجری اراده و مشیّت الهی

این امام زمان، همه‌چیز است! یعنی وقتی که می‌گوییم: «واسطۀ عالم وجود» حرف بیهوده و بیخودی نیست که همین‌طور بگوییم: «واسطۀ عالم وجود»! واسطه یعنی آن حقیقتی که خواست پروردگار را در این دنیا متجلّی و نازل می‌کند، یعنی آن نفسی که الآن و در اینجا باید آن اراده و مشیّت را به انجام برساند، نفسِ آن حضرت است.[[22]](#footnote-22)

بنابراین اگر ما با این دید بخواهیم به امام خود نگاه کنیم دیگر مگر می‌توانیم وسیلۀ دیگری در قبال او قرار دهیم و تصوّر کنیم؟! اصلاً مگر امکان دارد؟! اشتباه ما تا الآن این قضیّه بوده است!

ما خیال می‌کردیم: بله، فلان کس این‌طور، و فلان چیز این‌طور، و فلان جمعیت این‌طور است. ولی باید بدانیم: اگر یک روز جمعیت هست، فردا دیگر آن جمعیت نیست؛ یعنی اگر بخواهیم به جمعیت نگاه بکنیم، یک روز جمعیت می‌آید و یک روز جمعیت می‌رود! و دیدیم که همین‌طور هم شد! اگر بخواهیم به اقبالِ این و آن نگاه کنیم، یک روز می‌آیند و یک روز می‌روند! اگر بخواهیم به وسائل و علل مادی و ظاهری نگاه کنیم، همه دستخوش فنا و بوار هستند!

آن حقیقت را ما تا به‌حال فراموش کرده‌ایم. گرچه به‌ظاهر ـ مثل سایر مطالب که مثال‌هایی دربارۀ آن زدم ـ جشنی می‌گیریم و چراغی آویزان می‌کنیم و نامی از آن حضرت می‌بریم، ولی در باطن ما چه می‌گذرد؟! آیا در باطن ما امام زمان قرار دارد؟! واقعاً بَینَنا و بَینَ الله آیا ما آن حقیقت عالم وجود را امام می‌دانیم؟! مسئله این است!

مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ یک روز به بنده فرمودند:

فلانی، می‌دانی چرا من این هجده جلد امام شناسی را نوشتم؟ من این را نوشتم چون دیدم که جای امام در میان مردم خالی است و مردم از ائمه چیزی نمی‌دانند و از وظیفۀ امام و از مسئولیّت او اطلاع ندارند و از این جایگاه واقعی بی‌اطلاع‌اند!

اگر امام را از این تشیّع بگیرند و جایگاه امام از این دین و از این تشیّع گرفته

شود ما هم مثل بقیّه می‌شویم! جایگاه امام یعنی حقیقت اتّصال به پروردگار و حقیقت ربط انسان به خدا. این نمازی که الآن دارید می‌خوانید و در آن نماز توجّه به پروردگار دارید و خطورات را از خودتان حذف کرده‌اید، همین حالی که الآن برای شما و برای تک‌تک ما در نماز به‌وجود آمده، دست امام زمان است؛ یعنی نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام است و ما بدون امام ارتباط نداریم، بلکه یک شمری هستیم مانند آن شمر، و یک یزیدی هستیم مانند آن یزید! اگر این اتّصال قطع شود ما مثل همین ظالم‌های تاریخ می‌شویم، و اگر این اتّصال برقرار شود ما آن واقعیتی می‌شویم که مورد رضای خدا است و خدا می‌گوید: بله، این درست است، من این را می‌خواهم!

آیۀ ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلٰمَ دِينٗا﴾[[23]](#footnote-23) یعنی امام؛ یعنی من تازه امروز ـ که روز عید غدیر است ـ می‌بینم که آن دینی که مورد رضای خودم است ارائه شد! ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلٰمَ دِينٗا﴾ یعنی تازه امروز دین شما مورد رضایت من است و امروز به آن واقعیّت و نتیجه‌ای رسیدم که تا به‌حال این پیغمبر را برای آن فرستاده بودم. این 23 سالی که پیغمبر بود، هنوز مورد رضایت من نبود؛ اما الآن مورد رضایت من است و الآن این دین کامل شد و آن حقیقت ربطیّه‌ای که باید بین بنده و بین پروردگار برقرار باشد کلیدش زده شد و به راه افتاد و امروز راه به‌سوی من باز شد.

## متوقّف بودن ظهور حضرت ولی‌عصر بر شناخت واقعی جایگاه امامت در بین عامۀ مردم

این معنا معنایی است که باید به آن برسیم! اگر به این معنا رسیدیم آن زمان، زمان ظهور امام علیه السّلام است. یعنی اگر ما به این نقطه رسیدیم که هیچ‌کدام از این مذاهبی که تابه‌حال آمدند و رفتند و هستند، نتوانستند گره از مشکلات ما باز کنند و تمامِ علل و اسباب مادی در این دنیا که فلان‌قدر نیرو و قدرت و توان دارند،

پیش ما آن وسیله و واسطه بودن خودشان را از دست دادند و واقعاً فهمیدیم که دستمان خالی است و تمام اینها نمی‌تواند گره‌ای از مشکلات ما، چه مشکلات روحی و چه مشکلات ظاهری، باز کند و این گره فقط و فقط به دست با کفایت امام حیّ و ولیّ عالمِ امکان باز خواهد شد، و وقتی متوجّه شدیم که حنای بقیّه دیگر برای ما رنگی ندارد، آن زمان است که حضرت خود را بنمایانند. در واقع حضرت می‌فرماید: حالا به اینجا رسیدید که این علل و عُدّۀ ظاهری نتوانست کاری انجام دهد؟! حالا فهمیدید که هیچ کسی دیگر نمی‌تواند جای مرا بگیرد؟! آیا رسیده‌اید یا نه؟! اگر هنوز نرسیده‌اید پس صبر کنید و باز هم نوش‌جان کنید! وقتی که به این فهم رسیدید، بسیار خوب، پس دیگر چرا من در غیبت بمانم؟! می‌آیم و ظهور می‌کنم!

در همین قم و در همان زمان اوایل انقلاب، یکی از همین آقایان ـ که الآن فوت کرده است ـ داشت نماز جمعه می‌خواند؛ بنده خودم در نماز جمعه‌اش حضور داشتم و شرکت کرده بودم وخودم شنیدم که می‌گفت: «اگر امام زمان هم بیاید همین کارهایی را می‌کند که ما داریم می‌کنیم!»

عجب! بسیار خوب، پس دیگر نیازی به امام زمان نداریم! پس دیگر برای‌چه بیاید؟! برای‌چه به خودش زحمت بدهد؟! اگر من به‌جای امام زمان بودم نمی‌آمدم! امام زمان هم می‌فرماید: بسیار خوب، وقتی شما خودتان دارید همۀ کارها را می‌کنید، پس من چرا زحمت بکشم و برای‌چه بیایم؟! شما عدالت را دارید اجرا می‌کنید، نظم و ترتیب و تدبیر و همۀ کارها را دارید انجام می‌دهید و بحمدالله همه‌چیز هم به‌خیر و خوبی و صلاح دارد پیش می‌رود؛ پس دیگر مشکلی ندارید که من بیایم! برای‌چه بیایم؟ آدم عاقل که نمی‌آید! فرض کنید وقتی فردی ببیند که فلان شخص دارد فلان بار را می‌برد، آیا می‌گوید که آقا شما بایست تا من ببرم؟! آن شخص دارد می‌برد، دیگر برای‌چه من ببرم؟!

ولی این مطالب همه خلاف است! اشتباه فهمیدیم و اشتباه به ما گفته شده است! ما امام زمان را یک فرد عادی مثل سایر افراد می‌پنداریم، مثل افراد دیگری که می‌آیند و کاری می‌کنند و کار صلاحی انجام می‌دهند و می‌روند؛ ولی دیگر نمی‌دانیم

که آن حقیقت، همۀ وجود ما است، و ماوراء فکر و نیّت و قصد ما است و ماوراء صلاحی است که آن را در نظر می‌گیریم.

آیا واقعاً آن صلاحی که در نظر می‌گیریم، برای ما صلاح است؟! مثلاً می‌گوییم: الآن من صلاح می‌دانم که این کار را انجام دهم! اما تا حالا چقدر شده است که این صلاح‌ها را در نظر گرفته‌ایم و اشتباه از آب درآمده است؟! چقدر شده است که به اشتباه خودمان اعتراف کرده‌ایم؟! پس معلوم است که این صلاح‌ها، صلاح نبوده است، فساد بوده است.

ولی او که می‌آید، می‌گوید: باید این کار را انجام بدهی!

می‌گوییم: یا ابن‌رسول‌الله، من خیال می‌کنم آن کار دیگر به صلاح است!

ـ صلاح را من تشخیص می‌دهم یا تو؟

به اینجا که می‌رسد می‌گوییم: چشم!

پس فقط در مقابل یک نفر می‌گوییم: «چشم!» ولی راجع به سایر افراد می‌گوییم: «برای‌چه؟ و به چه دلیل؟» چون او ماوراء فکر و نیّت و مصلحت ماست. اگر او هم مثل بقیّه باشد برای او هم «چرا» و «لعلّ» و «برای‌چه» هست. منطق و عقلانیت در همه‌جا یکی است و در این مسئله تفاوتی وجود ندارد.

## وظیفۀ طلاب علوم دینی در شناخت جایگاه واقعی امام زمان

امروز هم مانند سایر ایّام و سَنَوات گذشته، بحمدالله عدّه‌ای از دوستان ما موفّق به تلبّس به لباس علم و لباس تبلیغ و لباس معنویت می‌شوند؛ یعنی نمی‌خواهند فقط ظاهر خود را تغییر بدهند، بلکه فکر و نیّت خود را هم می‌خواهند تغییر بدهند.

ظاهر انسان مسئله‌ای نیست؛ چون انسان این لباس را در بیرون می‌پوشد و در منزل درمی‌آورد، پس پوشیدن لباس، مطلبی را عوض نمی‌کند و مشکلی را حل نمی‌کند. با پوشیدن لباس، فکر و نیّت عوض نمی‌شود. آیا عوض می‌شود؟! اگر با پوشیدن لباس، فکر و نیّت عوض می‌شد، پس نباید خلاف و مشکلی وجود داشته باشد، چون لباس عوض شده است و همین‌که لباس عوض شود تفکّر هم عوض می‌شود؛ اما داریم می‌بینیم که این‌طور نیست، همان‌طوری‌که در سایر لباس‌ها هم

مسئله همین است. آن لباس سفیدی که یک پزشک می‌پوشد، نیّتش را عوض نمی‌کند، فقط لباسش عوض می‌شود؛ چون نیّت در این قلب است و باید دید که آیا خدا در این قلب هست یا مسائل اقتصادی و مادی؟! آیا خدا در این قلب هست یا مسائل شهوانی و نفسانی؟![[24]](#footnote-24) لباس ظاهری همین است! این عبا و این عِمامه را که می‌بینید، اینها تغییر پیدا می‌کنند، ولی با تغییر این لباس، آنچه در این قلب است درست نمی‌شود.

برای این قلب باید فکری کرد! همۀ ما باید فکر کنیم؛ علی‌الخصوص آن کسانی که می‌خواهند به این لباس رسول‌الله ملبّس شوند! باید ببینیم آن توقّع و خواست و نیّتی که نمایندۀ خدا، امام زمان، پیغمبر و ائمۀ معصومین از شخص متلبّس به این لباس دارند، به چه کیفیت می‌تواند انجام دهد. البتّه ممکن است صد در صد نتواند؛ این اشکالی ندارد. بالأخره خیلی فرق می‌کند بین اینکه انسان مستقیماً از خود امام علیه السّلام دستور بگیرد و مطالب را دریافت کند یا اینکه غیر مستقیم بگیرد.

عَلیٰ‌کُلّ‌حال خدا می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَا﴾،[[25]](#footnote-25) یعنی راه ما باز است. وقتی که ما برای امام زمانمان این‌چنین موقعیتی قائل هستیم، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که او از مسائل و نیّات و راه ما غفلت دارد.[[26]](#footnote-26)

اگر ما امروز این لباس را می‌پوشیم و متلبّس به این لباس و متزیّن به این زینت و متوّج به تاج ملائکه می‌شویم ـ همان‌طوری که در بعضی از روایات به این مسئله تصریح دارد[[27]](#footnote-27) ـ برای این است که اوّلاً بِلا اوّل خودمان را به‌واسطۀ تقیّد به این قید و به‌واسطۀ احساسی که برایمان پیدا می‌شود تغییر دهیم و بگوییم: الآن بالأخره در این‌چنین لباسی درآمده‌ایم که با لباس‌های دیگر تفاوت دارد، پس باید خودمان هم تفاوت داشته باشیم و باید فکرمان و مسیرمان همان فکر و مسیری باشد که مورد رضای اوست. در مسائل مختلف دوگونه فکر نکنیم، و در جاهای مختلف، اوّلْ مصالحِ خود را در نظر نگیریم، و در ارتباط با مردم نیز به همان کیفیتی باشیم که آن ولی‌نعمت ما از ما توقّع دارد. این مسئله، مسئلۀ مهمی است!

## خروج مردم از ظاهرگرایی و نزدیک شدن به جایگاه واقعی ولایت به‌واسطۀ رجوع به عقل

آنچه امروز مردم و جامعه، به‌خصوص جامعۀ تشیّع، به دنبالش می‌گردند این قضیّه و این مسئله است. مردم این ظاهر و پوسته را دارند کنار می‌زنند، و دیگر کم‌کم آنچه تا به‌حال ذهن و فکرشان را مشغول کرده بود و اینها را به این‌سمت و آن‌سمت می‌بُرد، کنار می‌زنند. البتّه هنوز مطالبی هست و ممکن است بعضی نابسامانی‌ها و مسائل خلافی بروز و ظهور پیدا کند؛ ولی در پشت این قضیّه، این حقیقت مخفی است که این پوسته دارد کم‌کم باز می‌شود. بالأخره همیشه این‌طور نمی‌ماند؛ مغز باید بیرون بیاید و خود را نشان بدهد. مردم باید از چشم دوختن به این و آن و از نگاه کردن به دهن این و آن، خارج شوند. بعضی‌ها امروز این حرف را می‌زنند، ولی فردا می‌گویند: «به من چه مربوط است؟! حالا یک چیزی گفتم!» عجب!! همین؟!

به همین راحتی؟! پس از همان اوّل نمی‌گفتی! شما که هیچ مسئولیّتی برای سخن خود نمی‌پذیری پس چرا این‌چنین حرفی زدی؟! چرا این‌چنین راهی رفتی؟! چرا عدّه‌ای را به اشتباه انداختی؟! می‌گوید: «ما که علم‌غیب نداریم!» البته که می‌دانم علم‌غیب نداری! وقتی که نداری پس چرا می‌گویی؟! اگر علم‌غیب داری، بسم‌الله، این گوی و این میدان! ولی اگر علم‌غیب نداری پس چرا این حرف را زدی، و چرا این عدّه را به دنبال خودت راه انداختی، و چرا به‌خاطر تو عدّه‌ای به اشتباه افتادند؟! صحبت نکن؛ ساکت باش! در اینجا آن کسی که می‌داند باید حرف بزند.

لذا این مسئله دارد کم‌کم برای مردم تجربه می‌شود که خودشان بخواهند بفهمند و قدری فکرشان و مغزشان و فهمشان را به‌کار بیندازند! معنی ندارد که هر کس هرچه گفت، بگوییم: «چشم، بسم‌الله!» اگر قرار بر این است که بگویی: «چشم، بسم‌الله!» بسیار خوب، پس تبعات و مسائلش را هم باید ملتزم بشوی!

بنابراین خودت مطلب را دنبال کن! خدا ما را سربسته و دربسته خلق نکرده است؛ زندگی ما، زندگی تجربه و تحقیق و عقل است. آن عقلی که خداوند به یک عدّه داده، به ما هم داده است؛ پس چرا فقط یک عدّۀ خاصی باید خود را عاقل بپندارند و بقیّه را فاقد و غیر صالح برای تفکّر و انتخاب بپندارند؟! چه کسی یک‌چنین حرفی گفته است؟!

در روز قیامت از تک‌تک افراد سؤال می‌شود: فهمیدی یا نفهمیدی؟

ـ به ما این‌طور گفتند!

خدا می‌گوید: پس من این عقل را برای‌چه به تو داده‌ام؟! پس چرا تو را گاو خلق نکردم؟! چرا تو را دوپا خلق کردم؟! اگر تو را دوپا خلق کرده‌ام باید الآن جواب بدهی! آن گاو و الاغ جواب ندارند، ولی تو باید جواب بدهی!

ـ این‌طوری به ما گفتند و این‌طوری به ما فهماندند!

ـ بیخود کردند که گفتند! خودت چه فهمیدی! آیا خودت سرَت را زیر برف کردی یا نه، بالا نگه داشتی؟! اگر سرَت را بالا نگه داشتی ولی نفهمیدی، اشکالی

ندارد و باکی هم برایت نیست. ولی چرا سرَت را در برف کردی؟! چرا هر حرف و سخنی را پذیرفتی؟! چرا به هر راهی که گفتند بیا، تو رفتی؟!

بنابراین در خصوص تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم و تمام تصمیماتی که می‌گیریم باید بدانید که فردا حساب پس می‌دهید! نگویید که به ما نگفتند!

بله، اگر اشتباه کردیم، ایرادی ندارد و خدا به اشتباه، ایراد نمی‌گیرد؛ چون ما معصوم نیستیم! ولی اگر سرمان را در برف کردیم باید جواب پس بدهیم. اینکه بگوییم: «به ما این را گفتند و به ما آن را گفتند!» ابداً مورد قبول خدا و ملائکه‌اش قرار نمی‌گیرد! آقاجان، اگر تشخیص حرف راست دادی باید ترتیب اثر بدهی، و اگر تشخیص دروغ دادی نباید ترتیب اثر بدهی؛ وَ السّلام! هر کس می‌خواهد بگوید، بگوید! اگر تشخیص راه صحیح دادی، دنبال امام زمان هستی و باید بروی، و اگر تشخیص ندادی و عمل کردی، بدان وقتی هم که حضرت ظهور می‌کند، تو در صف مقابل با امام زمان خواهی جنگید، نه در صف امام زمان!

## عدم تفاوت بین ظهور و غیبت در صورت شناخت جایگاه واقعی امام زمان

لذا امام باقر علیه السّلام می‌فرماید:

«کسی که به‌دنبال ما و در راه ما باشد و امر ما را احیاء کند و آنچه می‌گوییم، گوش دهد، دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند که امام ظهور کند یا نکند!»[[28]](#footnote-28)

این را امام می‌فرماید، حرف من نیست! این کلام امام همین حرفی است که عرفا می‌زنند. اینکه می‌فرمایند: «راه همیشه باز است!» یعنی همین کلام امام.

آن امام زمانی که غیبت و ظهورش فرق کند، دو ریال یا دوتا یک‌قِرانی ارزش ندارد! آن امام زمانی که باید ظهور کند تا ببیند من چه می‌خواهم، یک ده‌شاهی نمی‌ارزد! آن امام زمانی که حتماً باید ظهور کند تا درد من را بفهمد، یک پنج‌ریالی نمی‌ارزد!

آن امام زمانی ارزش دارد و واسطه است که تفاوتی نداشته باشد که در غیبت باشد یا در ظهور باشد یا مثل موسی‌بن‌جعفر در زندان باشد و یا مثل امیرالمؤمنین بر

حکومت نشسته باشد. برای امام، بین زندان موسی‌بن‌جعفر و بین حکومت امیرالمؤمنین به‌اندازۀ سر سوزنی تفاوت نمی‌کند! چنین شخصی امام است! حالا که این امام شد بنابراین همیشه راه باز خواهد بود.

امیدواریم که خداوند متعال همیشه ما را موفّق کند که راه آن حضرت را در پیش بگیریم! فهم ما را نسبت به مبانی و مطالبی که ما را به آن حقیقت می‌رساند زیاد کند! و خداوند آن حقیقت واقعی امام علیه السّلام را همیشه برای ما روشن و آشکار بگرداند، به‌طوری‌که در هر مسئله‌ای از مسائل و در هر قضیّه‌ای از قضایا اوّلاً بِلا اوّل و قبل از هر چیز، وجود آن حضرت مدّ نظر باشد!

اگر قدرت داشته باشیم، به قدرت نگاه نکنیم، بلکه به او نگاه کنیم. امام علیه السّلام را در کنار خودمان ببینیم؛ چه قدرت داشته باشیم و چه قدرت از ما گرفته شده باشد. چه مورد توجّه باشیم و چه مورد بی‌توجهی قرار بگیریم باید هر دو یکی باشد؛ چون به اصل رسیده‌ایم! وقتی که انسان به اصل برسد، دیگر به دوتا فشنگ و دوتا اسکناس و دوتا سلام‌علیک نگاه نمی‌کند، بلکه وقتی که اصل در کنارش هست دیگر همه‌چیز در کنارش هست و باید همۀ توجّهاتش منحصر و مخصوص به او باشد. او هم وقتی یک‌چنین مطلبی از ما ببیند، خود را در کنار ما قرار خواهد داد. اگر تجربه نکرده‌ایم، از این به بعد تجربه کنیم و ببینیم که هست یا نه! إن‌شاءالله که هست!

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتکَ و القادَةِ إلیٰ سَبیلکَ، و تَرزُقُنا بِها کرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.[[29]](#footnote-29)

اللَهمّ صلِّ عَلیٰ محمّد و آلِ محمّد

1. . مستفاد از ناسخ التواریخ، انتشارات اساطیر، ج 4، ص 1755، کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام هنگام دفن بدن مطهّر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره قصص (28) آیه 5 و 6. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تفسیر القمی، ج 2، ص 133؛ مجمع البیان، ج 7، ص 374 و 375؛ المیزان، ج 16، ص 9. [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجوع شود به مسیحیت در جهان امروز، آندرو والز، ترجمه مفتاح و بخشنده، ص 124. [↑](#footnote-ref-4)
5. . رجوع شود به وسائل الشیعة، ج 4، ص 199، بابُ تأکُّدِ استحبابِ تأخیرِ العِشاءِ حتّیٰ تَذهبَ الحُمرةُ المغربیَّةُ، و أنَّ آخِرَ وقتِ فَضیلَتِها ثلُثُ اللَّیل. [↑](#footnote-ref-5)
6. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله تفریق صلوات که در ضمن دو کتاب شریف مطلع انوار، ج 1، ص 87 ـ 93 و مهرفروزان، ص 92 ـ 98 به زیور طبع آراسته شده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. . جهت اطلاع پیرامون عدم اختصاص آیات و قصص قرآنی به قومی دون قومی، بلکه یجری القرآن کما یجری الشمس و القمر، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 327 ـ 349؛ انوار الملکوت، ج 2، ص 153 ـ 157. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره یوسف (12) آیه 42: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ مِّنۡهُمَا ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيۡطٰنُ ذِكۡرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجۡنِ بِضۡعَ سِنِينَ﴾. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره ق (50) آیه 16. [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره بقره (2) آیه 253. [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره قصص (28) آیه 5. [↑](#footnote-ref-11)
12. . معانی الأخبار، ص 79، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-12)
13. . الهدایة الکبری، ص 356؛ کمال الدین، ج 2، ص 425. [↑](#footnote-ref-13)
14. . الإرشاد، ج 1، ص 277 و 278. [↑](#footnote-ref-14)
15. . رجوع شود به کمال الدین، ج 2، ص 644 ـ 647. [↑](#footnote-ref-15)
16. . رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 1، ص 29؛ رجال الکشّی، ص 443 ـ 446. هم‌چنین جهت اطّلاع بیشتر از احوال علی بن أبی‌حمزه بطائنی رجوع شود به روح مجرّد، ص 223. [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره إسراء (17) آیه 67. [↑](#footnote-ref-17)
18. . الکافی، ج 2، ص 294؛ المحاسن، ج 1، ص 252. [↑](#footnote-ref-18)
19. . الطرائف، ج 1، ص 118:

    «قال النَّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: ”فاطِمَةُ بَهجَةُ قَلبی و ابناها ثَمَرَةُ فُؤادی و بَعلُها نورُ بَصَری و الأئِمَّةُ مِن وُلدِها أُمَناءُ رَبّی و حَبلٌ مَمدودٌ بَینَهُ و بَینَ خَلقِهِ، مَنِ اعتَصَمَ بِهِم نَجا و مَن تَخَلَّفَ عَنهُم هَوَیٰ.“» ترجمه:

    ”پیغمبر اکرم صلّی الله علَیه و آله و سلّم فرمود: «فاطمه مایۀ خوشحالی قلب من است، و دو پسرانش میوه دل من هستند، و شوهرش نور چشم من است، و امامان از فرزندانش امینان پروردگار من هستند، که ریسمانی کشیده‌شده میان او و خلائقش می‌باشند. کسی که به آنان چنگ زند و تمسّک جوید نجات می‌یابد، و کسی که از آنان تخلّف ورزد و اعراض کند در درّۀ هلاک سقوط می‌نماید.“ (محقق) [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره نمل (27) آیه 62. روح مجرد، ص 267:

    «یا آن کس که دعاى بیچارگان و درماندگان‏ را برآورده می‌کند درصورتى‌که او را بخوانند و گرفتارى و مضرّت را از آنان برمی‌دارد؟» [↑](#footnote-ref-20)
21. . معانی الأخبار، ص 361. [↑](#footnote-ref-21)
22. . الکافی، ج 4، ص 576، فقراتی از زیارت‌نامه أباعبدالله الحسین علیه السّلام:

    «... و بِکُم تُنبِتُ الأرضُ أشجارَها و بِکُم تُخرِجُ الأشجارُ أثمارَها و بِکُم تُنزِلُ السَّماءُ قَطرَها و رِزقَها و بِکُم یَکشِفُ اللهُ الکَربَ و بِکُم یُنَزِّلُ اللهُ الغَیثَ و بِکُم تَسیخُ الأرضُ الَّتی تَحمِلُ أبدانَکُم و تَستَقِرُّ جِبالُها عن مَراسیها. إرادَةُ الرَّبِّ فی مَقادیرِ أُمورِهِ تَهبِطُ إلَیکُم و تَصدُرُ مِن بُیوتِکُم و الصّادِرُ عَمّا فَصَلَ مِن أحکامِ العِباد....». معاد شناسی، ج 3، ص 170:

    «”و به‌سبب شما زمین درختان خود را می‌رویاند، و به‌سبب شما درختان میوه‌های خود را بیرون می‌آورند، و به سبب شما آسمان بارانش و رزقش را فرو می‌ریزد، و به‌سبب شما خداوند غصّه و اندوه را از بین می‌برد، و به‌سبب شما خداوند باران رحمت را فرو می‌فرستد، و به‌سبب شما زمینی که بدن‌های شما را حمل می‌کند ثابت و مستقر می‌ماند، و به‌سبب شما کوه‌ها در منزل‌ها و توقّفگاه‌های خود استقرار داشته و از حرکت و تزلزل باز می‌ایستند. ارادۀ حضرت پروردگار در اندازه‌ها و تقدیراتِ امور خود به‌سوی شما فرود می‌آید و سپس از خانه‌های شما صادر می‌گردد و خارج می‌شود، و نیز احکام تفصیلی بندگانش از خانۀ شما خارج می‌شود.“

    در این فقرات روشن است که مراد تأثیر نفوس قدسیّۀ امامان دین سلامُ الله عَلیهم أجمعین در کائنات است؛ یعنی واسطۀ فیض رحمت الهیّه بوده و نفوس آنان آینه و دریچه‌ای برای گرفتن رحمت از مقام عزّ الهی و پخش کردن آن در عالم امکان می‌باشد.» [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره مائده (5) آیه 3. امام شناسی، ج 2، ص 178:

    «امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» [↑](#footnote-ref-23)
24. . جامع الأخبار، شعیری، ص 100:

    «قال رسول الله صلَّی الله علَیه و آله و سلّم: ”إنَّ اللهَ لا یَنظُرُ إلیٰ صُوَرِکُم و أعمالِکُم، و إنَّما یَنظُرُ إلیٰ قُلوبِکُم و نیّاتِکُم.» ترجمه:

    «همانا خداوند به جلوه‌گری شما و اعمال شما نمی‌نگرد، بلکه به قلوب شما نگاه می‌کند!» (محقق) [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره عنکبوت (29) آیه 69. معاد شناسی، ج 8، ص 18:

    «کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌نماییم.» [↑](#footnote-ref-25)
26. . هم‌چنان‌که خود آن حضرت عجّل‌الله فرجه در نامه‌ای که به شیخ مفید ـ أعلَی الله مقامَه ـ دارند، این مطلب را متذکّر می‌شوند: الاحتجاج، ج 2، ص 497:

    «... فَإنّا نُحِیطُ عِلمًا بِأنبائِکُم و لا یَعزُبُ عَنّا شَی‌ءٌ مِن أخبارِکُم... إنّا غَیرُ مُهمِلِینَ لِمُراعاتِکُم و لا ناسِینَ لِذِکرِکُم؛ و لَولا ذٰلِکَ لَنَزَلَ بِکُمُ اللَّأْوَاءُ و اصطَلَمَکُمُ الأعداء.» رساله طهارت انسان، ص 141، تعلیقه 1:

    «ما بر احوال شما احاطه علمی داریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان و مخفی نمی‌ماند... ما در مراعات شما اهمال و کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را فراموش نمی‌نماییم؛ و اگر این‌طور نبود، شدائد بر شما وارد شده و دشمنان نابودتان می‌کردند.» [↑](#footnote-ref-26)
27. . الکافی، ج 6، ص 461؛ روضة المتقین، ج 7، ص 636. [↑](#footnote-ref-27)
28. . المحاسن، ج 1، ص 155. هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج 1، ص 371 و 372. [↑](#footnote-ref-28)
29. . تهذیب الأحکام، ج 3، ص 111، فرازی از دعای افتتاح. [↑](#footnote-ref-29)